

## تأثیر فرهنگ ایران در ادبیات عرب قرن دوم هجری<sup>۱</sup>

محمد مصطفی هداره

ترجمه بسام علی ربابعة<sup>۲</sup>

زبان عربی از جزیره العرب برخاست و با فتوحات مسلمانان و مهاجرت کسانی که می‌خواستند به دور از صحرائشینی، در سرزمین‌های جدید به زندگی خود ادامه دهند، گسترش یافت. فاتحان عرب که در جنگ‌های خود به پیروزی‌های پی‌درپی دست یافتند و دو امپراتوری بزرگ آن زمان را درهم کوبیدند، موجب شدند که زبان عربی نیز در این سرزمین‌های فتح شده راه یابد و بدین ترتیب زبان عربی در سرزمین‌های شام، عراق، مصر، آفریقای شمالی و آندلس به پیروزی‌هایی دست یافت. البته طبیعی است که این پیشروی‌های زبانی (گسترش روزافزون زبان عربی) کندتر از پیروزی‌های نظامی صورت گیرند.

اما آنچه به انتشار سریع زبان عربی در سرزمین‌های فتح شده کمک کرد، ارتباط محکمی بود که این زبان‌ها با اسلام داشتند، اسلامی که به عنوان یک دین و رسالت در جوامع جدید مانند نوری در دل تاریکی نفوذ کرد و درخشیدن گرفت، به طوری که عده بی‌شماری از مردم با عشق و علاقه‌ای وافر بدان گرویدند.

۱. این مقاله ترجمه فصل دوم این کتاب است: اتجاهات الشعر العربي في القرن الثاني الهجري، محمد مصطفی

هداره، چاپ دوم، دارالمعارف، قاهره، صص ۷۸-۹۵.

۲. گروه زبان‌های سامی و شرقی دانشگاه یرموک اردن.

این که انگیزه ملت‌ها برای گرایش به اسلام چه بوده، مهم نیست، هر چه هست آنها خود را نیازمند به فراگیری زبان عربی می‌دانستند تا از این طریق بتوانند به دین جدید نزدیک‌تر شوند و با ملت‌های فاتح همفکری کنند یا این که با سنت‌های گوناگون موجود در چنین امپراتوری عظیمی ارتباط برقرار کنند. در واقع برخورد میان زبان عربی و دیگر زبان‌ها در سرزمین‌های فتح شده، از همین جا آغاز گردید و بعداً معلوم شد که این برخورد، به سود زبان عربی تمام شده است، زیرا موجب گسترش این زبان در آن سرزمین‌ها شد که تا امروز نیز ادامه دارد.

با وجود این، زبان عربی نتوانست از این برخوردها کاملاً جان سالم به در برد، به گونه‌ای که آثار شکست آن در پایان قرن اول و آغاز قرن دوم به ظهور پیوست. این مسئله هنگام بررسی تحولات زبان در مقطع زمانی مزبور روشن می‌شود.

به نظر یوهان فک، زبان‌های ملی قدیم در دره‌ها و دشت‌ها متداول بودند؛ مانند زبان لاتینی در شبه‌جزیره ایبری، لهجه‌های بربر در آفریقای شمالی، قبطی در کشور مصر و لهجه‌های موسوم به آرامی در سوریه همچون عراق — حتی در شهرهای جدید آن مانند بصره و کوفه — زبان فارسی تا سال‌ها همچنان میان طبقات پایین‌تر معمول بود.<sup>۱</sup> سخن فک کاملاً درست است. وی آنچه را که ما دربارهٔ غلبهٔ زبان عربی بر سایر زبان‌های بومی گفتیم، انکار نمی‌کند. منظور ما از این غلبه این نیست که زبان عربی، زبان‌های دیگر را یکباره از بین برده باشد، بلکه مقصود این است که با آن زبان‌ها برخورد داشته و توانسته است آن‌ها را اندک‌اندک از میدان به در برد؛ البته، بعد از آن که نیاز خود را از آن زبان‌ها کاملاً مرتفع ساخت تا بتواند از این طریق، پویا و با نشاط باشد و خود را با زندگی متمدن و جدید قرن اول، که عرب‌ها در آن به سر می‌بردند، وفق دهد.

### تأثیر زبانی

نژاد ایرانی نژادی قدرتمند و انتشار یافته بود که از همان قرن اول برای زبان خود، جایگاه ویژه‌ای در میان جامعهٔ اسلامی باز کرد. به همین سبب زبان عربی تا اندازه‌ای تحت تأثیر زبان فارسی قرار گرفت، به طوری که نشانهٔ این تأثیرپذیری در شعر نیز مشهود است. به عنوان نمونه وقتی کودکان در کوچه‌های شهر بصره از یزید بن مفرغ — که توسط عبیدالله بن

زیاد تنبیه شده بود — می پرسیدند: این چیست؟ او به زبان فارسی چنین پاسخ داد:

آب است نسیب است      عصاره زبیب است  
سُمِّهِ روسپی است<sup>۱</sup>

در نمونه‌ای دیگر، اسود بن ابی کریمه، در شعر خویش عربی و فارسی را هم می‌آمیزد و می‌گوید:

لَزِمَ الْفُرَّامَ ثَوْبِي      بُكْرَةً فِي يَوْمِ سَبْتِ  
فَمَا يَلْتُ عَلَيْهِم      مَيْلَ «زَنْجَبِي بِمَسْتِ»  
قَدْ حَسَا الدَّائِي صِرْفًا      أَوْ عُسْقَارًا «بِأَيْحَسْتِ»<sup>۲</sup>

حتی شاعران باده‌نشین نیز از تأثیر الفاظ فارسی در امان نبودند. آنان در اشعار خویش، به گفته جاحظ، برای بذله‌گویی از الفاظ فارسی استفاده می‌کردند. در شعر عمانی، که رشید را مدح می‌کند، این مسئله به چشم می‌خورد:

مَنْ يَلْقَهُ مِنْ بَطْلٍ مُسْرِنِدٍ      فِي زَغْفَةِ مُحْكَمَةٍ بِالسَّرْدِ  
يجول بین رأسه و «الکرده»<sup>۳</sup>

یا در این شعر ابی شراعه:

أَذَا فُتِيحَتْ فَفَقَمْتُ رِيحُهَا      وَإِنْ سَبِيلَ حُمَاؤِهَا قَالَ «خَشْ»<sup>۴</sup>

حتی در هجوگویی که در میان مردم متداول بود شاعران الفاظ فارسی را به کار می‌بردند، که این امر بیانگر آن است که مردم، الفاظ فارسی را می‌فهمیده و می‌پندیرفته‌اند، مانند این بیت از ابی ینبغی در هجو برمکیان:

أَمَّا الدُّنْيَا كَبِيضٌ عَمَلُوهُ «نَسِيمِرَشْ»      فَحَسَاءَ الْبَرْمَكِيِّونَ وَقَالَ النَّاسُ «خَشْ»<sup>۵</sup>

۱. البیان و الثبیین، ج ۱، ص ۸۰. این روایت با اختلافاتی آمده است، نک تاریخ ادبیات در ایران، ذیح‌الله صفا، انتشارات ابن سینا، ۱۳۵۱، ج ۱، ص ۱۴۸ (مترجم).

۲. همان، ج ۱، ص ۸۰. الداذی: نوعی شراب است. بایخت به معنای شرابی است که با پا لگدمال شده.

۳. البیان و الثبیین، ج ۱، ص ۷۹. الکرده یعنی گردن. کسی که چیره و غالب باشد. زغفه یعنی زره سفت و محکم.

۴. الاغانی، ج ۲۰، ص ۴۰، این واژه همان «خوش» است.

۵. طبقات الشعراء، ص ۱۳۰. نسیرش یعنی نیمرو.

شعر جریر نیز - با آن که در زبان عربی حجت و ملاک محسوب می شود - عاری از الفاظ فارسی نیست. مانند این بیت وی:

لا خَيْرَ فِي غَضَبِ الْفَرَزْدَقِ بَعْدَمَا  
سَلَخُوا عِجَانَكَ سَلَخَ جِلْدِ «الرَّوْدَقِ»

روذق در فارسی یعنی برّه ای که بعد از جوشانیدن آن در آب، موهایش کنده شود.<sup>۱</sup> هرگز نباید از هجوم الفاظ فارسی به زبان عربی در قرن اول، شگفتزده شویم، زیرا چنین امری نتیجه طبیعی برخورد میان دو زبان بود. همان طور که ایرانیان، به دلایلی که مطرح کردیم، نیازمند فراگیری زبان عربی بودند، عرب ها نیز در بعضی مناطق، به ویژه در ماوراءالنهر، احتیاج مبرم به یادگیری کامل زبان فارسی داشتند. طبری روایت می کند که اشرس بن عبدالله والی خراسان خواست تا کسی را به ماوراءالنهر بفرستد. شخصی را به وی معرفی کردند. او گفت: این شخص به زبان فارسی مسلط نیست.<sup>۲</sup>

این واقعه در سال ۱۱۰ق روی داد، یعنی پس از این که سال ها از برخورد میان دو زبان می گذشت. برخورد میان این دو زبان، در طول قرن دوم ادامه یافت. نشانه های این برخورد در اشعار شاعران این قرن، به ویژه شاعران ایرانی تبار، مانند ابونواس آشکار است. ممکن است این سؤال مطرح شود که چرا زبان عربی بجز فارسی از زبان های دیگری که با آنها در ارتباط بود، تأثیری نپذیرفته است؟ مثلاً ما جایی سراغ نداریم که الفاظ سریانی یا قبطی مانند الفاظ فارسی این قدر در زبان عربی نفوذ کرده باشند. بنده نیز در مطالعات خود به چنین چیزی برنخورده ام، به استثنای این بیت از ابراهیم موصلی که در آن یک اصطلاح سریانی از قول خمار آمده است:

فَقَالَ «إِزَلْ بَشِين» حِينَ وَدَّعَنِي  
وَقَدْ لَتَمُرُكْ زُلْنَا عَنهُ بِالشَّيْنِ

ابوالفرج اصفهانی می گوید: معنای «ازل بشین» یعنی برو به سلامت.<sup>۳</sup>

به نظر بنده علت این امر چیرگی تمدن ایرانی بر سایر تمدن های موجود و نیز نفوذ قدرتمند ایرانیان در دو شهر بصره و کوفه بوده است، دو شهری که در آن روزگار به عنوان دو مرکز مهم اسلامی در مقوله هایی چون فرهنگ، خرد و منطق عربی مطرح بودند، به ویژه هنگام آغاز شکل گیری این مقوله ها در قرن اول. این در حالی است که تعداد زیادی از

۱. العربية، ص ۲۰، [زوده: مرغ یا بره ای... که پر و موی او پاک کرده به روغن بریان کرده باشند (برهان) - و].  
۲. تاریخ الامم و الملوک، ج ۷، ص ۱۹۶.  
۳. الاغانی، ج ۵، ص ۱۷۶.

تاجران، صنعتگران و کشاورزان ایرانی به بصره و کوفه آمدند و در آنجا به همراه اسیران جنگی ایرانی الاصل، اغلب ساکنان آن مناطق را تشکیل دادند. به این ترتیب که زبان فارسی هم در این دو شهر در کنار زبان عربی، چنان که قبلاً گفتیم، برای خود جا باز کرد.

لویی ماسینیون می‌گوید: با ورود قبیله بنی قیس به بصره، عربی سازی اصطلاحات فارسی آسان گشت، زیرا آنان هم پیمان ایرانیان به شمار می‌آمدند. چنین مسئله‌ای در شهر کوفه نیز روی داد، چراکه وجود گروه‌های عرب ساکن جنوب نیز عامل مناسبی برای تأثیر پذیری دو زبان از یکدیگر به شمار می‌رفت.<sup>۱</sup>

نویسندگان قدیم نقش عظیم این دو شهر، به ویژه بصره، را در تلاقی میان زبان فارسی و عربی خاطر نشان کردند. ابن رشیق از عبدالکریم بن ابراهیم نقل می‌کند: «چه بسا در کشوری الفاظی به کار رود که در کشور دیگر آن الفاظ زیاد مورد استعمال نیست، همان‌طور که مردم بصره بسیاری از کلمات فارسی را در اشعار و داستان‌های خویش به کار می‌برند.»<sup>۲</sup>

موالی نیز نقش بسزایی در تأثیر پذیری عربی از زبان فارسی داشتند. اهمیت این امر زمانی بر ما آشکار می‌گردد که بر تأثیرگذاری نیرومند اربابان و رعیت‌ها در زندگی اجتماعی قرن دوم واقف شویم. بدیهی است که اینان با زبان عربی کاملاً آشنا نبودند، به همین دلیل در سخنان خویش، بسیاری از تعبیرهای زبان اصلی خود را می‌گنجاندند؛ از سوی دیگر صحبت کردنشان به زبان عربی در بسیاری از موارد خنده‌دار می‌نمود. همین امر باعث می‌شود تا شاعری چون ابی عطا سندی از شخص دیگری بخواهد، تا شعرش را قرائت کند:

أَعْوَزْتَنِي الرَّوَاةُ يَا ابْنَ سُلَيْمٍ      وَأَبَى أَنْ يُقِيمَ شِعْرِي لِسَانِي  
وَعَلَا بِالذِّى أَجْمَعُ صَدْرِي      وَجَفَانِي لِجَمْعَتِي سُلْطَانِي  
وَأَذَرْتَنِي الْعَيْونُ إِذْ كَانَ لَوْنِي      حَالِكًا مُجْتَوِي مِنَ الْأَلْوَانِ  
فَضْرِبْتُ الْأُمُورَ ظَهْرًا لِبَطْنِ      كَيْفَ أَحْتَالُ حِيلَةً لِلْسَانِي؟<sup>۳</sup>

جاحظ روایتی از یکی از شاعران دارد که وی لکنت زبان کنیزش را چنین توصیف می‌کند:

أَكْثَرَ مَا أَسْمَعُ مِنْهَا فِي السَّحَرِ      تَذَكِيرُهَا الْأَنْثَى وَتَانِيَةُ الذَّكْرِ  
وَالسَّوَاءُ السَّوَاءُ فِي ذِكْرِ الْقَمَرِ

آن کنیزک قمر را کمر تلفظ می کرده است.<sup>۱</sup>

## فرهنگ ایوان و سبک جدید

از طریق این پژوهش، ما به نکته تازه‌ای درباره فرهنگ عربی در این دوره دست یافتیم و آن این که در اثر برخورد زبان عربی با فارسی و تأثیرپذیری نیرومند عربی از فارسی، اسلوبی نوپا در اواخر قرن اول هجری پدیدار گشت. این سبک جدید دارای ویژگی‌هایی بود که با اسلوب زبان عربی اصیل، که عرب‌های مهاجر آن را به سرزمین‌های فتح شده آورده بودند، تفاوت داشت. سبک جدید، به گفته یوهان فک، از جمله دستاوردهای زبانی است که خود معلول لهجه عامیانه متداول در سرزمین‌های قدیم عرب است. البته باید یادآور شود یوهان فک وجود زبان نوپا را مد نظر داشته، نه اسلوبی را که ما بدان اشاره نمودیم.<sup>۲</sup>

از دیدگاه بنده، آنچه به پیدایش سبک جدید کمک کرد، ظهور شاعران غیرعرب در نیمه دوم قرن اول هجری بود، شاعرانی همچون زیاد الاعجم و ابوعطا سندی. اولین ویژگی سبک جدید، تفاوت آن است با زبان عربی اصیل در اسلوب قدیمش از لحاظ استعمال الفاظ، زیرا زبان عربی اصیل با اسلوب قدیمی آن، الفاظ را به گونه‌ای دیگر به کار می‌برد. زبان‌شناسان قدیم این مسئله را نوعی مشکل و غلط محسوب می‌کردند. امروزه دید ما به قضیه به گونه‌ای است که گویا پیدایش سبک جدید نتیجه طبیعی تحول زبان عربی در چنین محیط نویی بوده است؛ محیطی که انواع نژادها و زبان‌ها را دربرداشت. سبک جدید در محیط عرب تأثیر شگرفی بر جای نهاد. این تأثیرگذاری از اواخر قرن اول قابل ملاحظه است، حتی در میان شاعرانی که عرب‌تبار بودند یا آنهایی که مانند ذوالرمة، شعرشان شعر بادیه بوده است. در شعر ذوالرمة، همان‌طور که اصمعی بدان اشاره نموده، سبک جدید یافت می‌شود. به عنوان مثال او زوجه را به جای لفظ قدیمی زوج به کار می‌برد، که خود ساختاری جدید بوده و فرزدق نیز آن را قبلاً به کار برده بود، اما اصمعی این طرز استعمال را غلط می‌شمارد. اصمعی لفظ آدمانه را نیز که ذوالرمة به کار می‌برد و به معنای رنگ سفید است، نمی‌پذیرد، زیرا که آدمان جمع آدم بوده است و جایز نیست که علامت تأنیث قبول کند.<sup>۳</sup>

اصمعی با شم زبانی عمیقش دریافت که چگونه سبک جدید در شعر ذوالرمة پدیدار

۱. العمدة، ج ۱، ص ۵۸.

۲. الغریبه، ص ۲۶.

۳. همان، ص ۴۳.

گشسته است. وی در این باره می‌گوید: «ذوالرمة آن قدر سبزیجات و ترشیجات خواربارفروشی‌ها را میل کرد تا سیر شد.»<sup>۱</sup> در واقع مقصود اصمعی از این جمله، مفهوم ظاهری آن نیست. مراد او این است که زبان ذوالرمة تحت تأثیر فرهنگ و تمدن جدید، تغییر کرده است که در واقع سبک جدید یکی از نشانه‌های آن است.

بدیهی است که ما با ذکر این نمونه نمی‌خواهیم تنها به تفاوت میان اسلوب زبان عربی اصیل و نوپا — که به عقیده بعضی زبان‌شناسان دارای اشکالاتی است — اشاره کنیم. واقعیت امر این است که تفاوت میان این دو اسلوب، بسی عمیق‌تر از اینهاست؛ به طوری که می‌توان ادعان کرد که سبک جدید از راه‌های گوناگون بر اسلوب عربی اصیل چیره شد؛ مثلاً از طریق الفاظ و ترکیب‌های زبانی، تعبیرات و موسیقی عبارات و نیز از طریق بیشتر ارکان تشکیل‌دهنده کلام.

این دیدگاه با نظر شوقی ضعیف ناسازگار است. او می‌گوید: «در عصر عباسی، هنگامی که ایرانیان زبان عربی را برای بیان افکار و عواطفشان به کار گرفتند، گمان می‌رفت تغییرات گسترده‌ای در این زبان صورت گیرد، اما این تغییرات اندک بود. اگر چه خود دانشمندان عصر عباسی به سبک جدید اشاره کرده‌اند، ولی این اسلوب به گونه‌ای نبود که کاملاً مخالف شیوة قدیم باشد.»<sup>۲</sup> می‌توان گفت سبک جدید با همه سادگی‌ها و زیبایی‌هایش، اسلوب قدیم را به گونه‌ای تغییر داد که با سلیقه همه مردم، با نژادهای گوناگون، سازگار آمد.

این هرگز بدان معنا نیست که عمر اسلوب عربی فصیح به پایان رسید و این اسلوب جای خود را به سبک جدید داد، بلکه باید گفت هر یک از این دو اسلوب محوری داشت که حول آن حرکت می‌کرد؛ به عبارت دیگر هر کدام محیط خاص خود را می‌طلبید. اسلوب عربی فصیح در میان دانشمندان، زبان‌شناسان و قاریان قرآن و حدیث معمول بود، در حالی که سبک جدید در میان طبقات گوناگون مردم رواج داشت. از این رو می‌بینیم در قرن دوم، زبان شعر، که پاسخ طبیعی به عواطف گوناگون مردم است، سبک جدید را به کار می‌گیرد. این دو اسلوب هر دو در شعر شاعری چون ابونواس حضور دارند. ابونواس زبان فصیح را برای بیان موضوعاتی که خشنودی پادشاهان یا مدح دانشمندان را به همراه داشت، به کار می‌گرفت. از طرف دیگر سبک جدید را برای موضوعاتی همچون تعریف خویشتن و ابراز عواطف خود به کار می‌برد، تا از این طریق بتواند هم خودش و هم خوانندگان مختلف

اشعارش را خشنود سازد. بعضاً، به دلایلی، برتری اسلوب فصیح را در شعر شاعران قرن دوم مشاهده می‌کنیم؛ گو این که سراینده شعر بادیه‌نشین بوده و یا در همسایگی صحرا زندگی می‌کرده است، مانند شاعری چون مسلم بن ولید که در مجاورت صحرای کوفه می‌زیست و با وجود این نیز شعرش از تأثیرگذاری سبک جدید هرگز در امان نبود. او چگونگی می‌توانست در امان باشد، در حالی که شاعرانی چون جریر و ذوالرمة در اواخر قرن اول، با این اسلوب خو گرفته بودند.

امویان با فطرت سالم عربی خود، از همان قرن اول خطر گسترش سبک جدید را علیه زبان عربی فصیح، احساس کردند، لذا با تعصب شدید مصمم شدند که زبان عربی فصیح را از اشتباه‌ها و الفاظ بیگانه پاک سازند. خلفا برای عملی شدن این کار، فرزندان خود را به صحرا می‌فرستادند تا بتوانند زبان فصیح را از قبیله‌های اصیل عربی بیاموزند. اما چنین کاری نیز نتوانست در برابر هجوم سبک جدید و پیروزی بعضی از عناصر قدرتمند و انتشار یافته آن زمان مقاومت کند، به ویژه پس از آن که عده‌ای از ایرانیان در قالب یک حزب نیرومند و برتر — که تأثیر بسزایی در روی کار آمدن دولت عباسی داشتند — ظاهر شدند. با این حال این سخن بدان معنا نیست که سقوط امویان آینده زبان عربی فصیح را به مخاطره انداخت. سرنوشت زبان و ادبیات ربطی به سرنوشتی یا روی کار آمدن حکومت‌ها ندارد.<sup>۱</sup>

زبان سیر تکاملی خود را ادامه می‌دهد و در این راه با تحولات گوناگون روبه‌رو می‌شود. به همین ترتیب تحولاتی که در زبان عربی روی داد نیز از سایر تحولات زندگی عربی جدایی‌ناپذیر بود. چند عامل مهم وجود داشت که بر بقای زبان عربی فصیح و قدیمی تأکید می‌کرد: اول آن که زبان عربی، زبان قرآن بود، بنابراین بقای آن زمانی ممکن می‌گشت که قرآن به صورت حفظ و روخوانی در میان مردم تلاوت شود. دیگر آن که قبایل مقیم در صحراها شدیداً به حفظ زبان عربی فصیح تعصب می‌ورزیدند، به طوری که جانشینی برای آن نمی‌خواستند و از این که زبانشان تحت تأثیر زبان دیگری قرار گیرد، سخت ناخرسند بودند. از عوامل مهم دیگر، نهضت علمی بود که به بقای اسلوب زبان فصیح کمک می‌کرد، چرا که دانشمندان در جمع‌آوری نوادر زبان عربی، شناخت و جزئیات این زبان و غیره، همت والایی از خود نشان دادند. عامل مهم دیگر در بقای اسلوب فصیح در کنار سبک

۱. چنین نیست، زیرا نمونه‌هایی هست که نشان می‌دهند حمایت حکومتی از یک زبان در حفظ و گسترش آن نقش مهمی ایفا کرده است، مثلاً حمایت سامانیان از فارسی دری آن را تقویت کرده است. نک تاریخ ادبیات در ایران، ذیح‌الله صفا، ج ۱، ص ۲۰۶ (مترجم).



جدید - که خود عاملی تأثیرگذار و آینده‌ زبان عربی بود - ایرانیان بودند، یعنی کسانی که به اسلام گرویدند و به فراگیری زبان عربی روی آوردند تا بدین وسیله به مناصب بزرگ دولتی دست یابند و بتوانند در امپراتوری جدیدی که سروران عرب حاکم آن بودند، به زندگی خود ادامه دهند. طولی نکشید که از این گروه دانشمندان بسیاری در رشته‌های گوناگون علمی ظهور کردند. ایرانیان (موالی) در علوم قرآنی، فقه و حدیث برجسته شدند و توانستند مشاغل فقهی و قضایی را در سراسر حکومت اسلامی برعهده گیرند.

برای نمونه، عمر بن عبدالعزیز فتوا را به سه نفر واگذار کرد که از آن میان دو نفر مولی بودند. وقتی عرب‌ها به این عمل او اعتراض کردند، عمر به آنها گفت: «تقصیر من چیست اگر موالی پیوسته خود را بالا می‌کشند اما شماها این گونه نیستید.»<sup>۱</sup>

ایرانیان در دانش زبان عربی هم پیشرفت کردند. هنوز یک قرن نگذشته بود که می‌بینیم سیبویه، استاد نحو‌شناسان در میان خود عرب‌ها می‌گردد. به کمک این عوامل بود که اسلوب اصیل عربی، دوشادوش سبک جدید به زندگی خود ادامه داد و به زعم برخی که معتقدند عربی محض با سرنگونی حکومت امویان از بین رفت، نه تنها چنین نبود، بلکه برعکس، اسلوب عربی فصیح در نیمه قرن دوم، با برپایی حکومت عباسیان و پیشرفت علم در عرصه‌های مختلف نگارش از جمله نگارش به زبان عربی، قوت یافت. در واقع عصر هارون الرشید از بهترین دوره‌ها برای زبان عربی و نگارش بدان محسوب می‌گردد. برای صدق گفته خود کافی است از عالمان این دوره همچون کسایی، اصمعی، فراء، ابو عبیده، و ابوزید انصاری یاد کنیم. اصل پاکسازی زبان فصیح عربی، که امویان پایه‌گذار آن بودند، تا این دوره امتداد یافت، و اولین آثار آن در کتابی که کسایی - اگر نسبت این کتاب به وی درست باشد - آن را در باب اشتباه‌های عامیانه نگاشته بود، جلوه‌گری کرد.<sup>۲</sup>

## تأثیرهای دیگر

چنانچه مسئله تحولات زبانی را، که در واقع اساس تأثیرگذاری فرهنگی در این دوره بوده، کنار بگذاریم و نگاهی به جوانب دیگر تحولات فکری بیندازیم، درمی‌یابیم که تأثیر فرهنگ ایرانی در جامعه اسلامی تنها یک تأثیر لفظی یا زبانی نبوده؛ بلکه این تأثیرگذاری شامل جنبه‌های جزئی‌تر و پنهان‌تر دیگری می‌شود؛ به گونه‌ای که این جنبه‌های پنهان، که به

مظاهر گوناگون تمدن اطلاق می‌شوند، در مرحله اول به چشم نمی‌آیند، مانند بسیاری از اسامی فارسی از قبیل انواع خوراک، پوشاک، گل، بوستان، و غیره.

عرب‌ها بلافاصله پس از فتوحات خود، پی بردند که به تمدن ایرانی، ولو در کوچک‌ترین مسائل زندگی، نیاز دارند. به عنوان مثال قانون بخشش (عطا) که پایه گذار آن عمر بن خطاب بود، قانونی در اصل ایرانی بود، همین‌طور کلمه «دیوان» بدون شک واژه‌ای فارسی است.<sup>۱</sup> صولی مناظره‌ای را از دو شخص ایرانی و عرب روایت می‌کند که بیانگر تأثیرگذاری آشکار ایرانیان بر تمدن و فرهنگ عرب‌هاست. در این مناظره ایرانی می‌گوید: «ما در اداره امور و نامگذاری‌هایمان هیچ‌گاه به شما نیازی نداشته‌ایم، درست است که شما بر ما چیره‌گشتید اما در اداره امور و زبانتان، بی‌نیاز از ما نیستید. حتی غذاها، نوشیدنی‌ها و دیوان‌هایتان نیز بر اساس نامگذاری‌های ماست و شما در آن تغییری ندادید.»<sup>۲</sup>

حمزه اصفهانی درباره کلمه «تاریخ» می‌گوید که این واژه، در زبان، کلمه‌ای جدید به شمار می‌رود. وی چنین نقل می‌کند: «روزی سندی مالی به نزد عمر بن خطاب آوردند که موعد پرداخت آن ماه شعبان بود. عمر گفت: منظور کدام شعبان است؟ ماه کنونی یا آینده؟ سپس یاران خویش را فراخواند و گفت: اموال زیاد شده و آنهایی را که ما تقسیم نمودیم، زمان بندی نشده است. حال چگونه می‌توانیم به این کار پردازیم؟ یاران وی گفتند: این کار باید از طریق آئین ایرانیان انجام گیرد. عمر، هرمان را فراخواند و از او در این باره پرسش کرد. هرمان در پاسخ به وی گفت: ما حسابی به نام «ماه روز» داریم که به معنای حسابرسی ماه و روز است. سپس آنها این لفظ را به عربی برگردانده، مؤرخ نامیدند و از آن مصدر تاریخ را درست کردند و به کار بردند.»<sup>۳</sup>

اگر بگوییم که زبان عربی این‌گونه الفاظ فارسی را در خود جای داده و تمدن عربی، قوانین خود را از قوانین فارسی اتخاذ نموده است، سخنی گزافه نگفته‌ایم. حال باید به این موضوع پرداخت که آیا ادبیات فارسی، و به‌طور کلی فرهنگ فارسی، تأثیری بیشتر از این نیز داشته است یا خیر؟

طه حسین خود را ناگزیر از این می‌داند که بگوید: اگر قائل به این شویم که ادبیات فارسی

۱. ادب الکتاب، ص ۱۸۷.

۲. همان، ص ۱۹۳.

۳. تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء، ص ۸، و در لسان العرب مادة «أرخ» نظریه‌ای است که می‌گوید تاریخی (تقویمی) که مردم به کار می‌برند، تاریخ (تقویم) عربی محض نیست، بلکه مسلمانان آن را از اهل کتاب گرفته‌اند. تاریخ (تقویم) مسلمانان از زمان هجرت هنگام خلافت عمر، نگاشته شد.

بر ادبیات عرب تأثیر گذارده، باید برای این مدعا سندی ذکر کنیم، حال آن که تقریباً چنین چیزی وجود ندارد. او می‌پرسد: کجایند کتاب‌های فارسی فراوانی که به عربی ترجمه شده‌اند؟ یا، کجاست شعر فارسی ترجمه شده‌ای که بر شعر عربی تأثیر گذاشته باشد؟ او در نهایت به این نتیجه می‌رسد که در واقع ادبیات فارسی تأثیرگذار نبوده، این تأثیر فقط در کتاب‌هایی همچون *کلیله و دمنه*، *ادب الکبیر*، و *ادب الصغیر* و نیز در حکمت‌هایی که در اشعار بعضی از شاعران یافت می‌شود، خلاصه می‌گردد.<sup>۱</sup>

عبدالعزیز دُوری هم با نظر طه حسین موافق است. وی می‌گوید: «در باره نقشی که ایرانیان در فرهنگ عباسی ایفا کردند، مبالغه شده است. این مبالغه‌ها بر اثر تلاش شعویان به خاطر دشمنی دیرینه‌شان با عرب‌ها به وجود آمده است تا بتوانند از این طریق تمام دستگاه خلافت عباسیان و نیز فرهنگ آنان را به ایرانیان منتسب کنند.»<sup>۲</sup> اما نجیب، بهیبتی تأثیرگذاری فرهنگ ایرانی در جامعه اسلامی را «داستان بزرگ‌ترین نیرنگ در تاریخ» خوانده است. به عقیده وی، شعویان توانستند عرب‌ها را بفریبند و به آنها القا کنند که ایرانیان دارای تمدنی قدیم‌تر از عرب‌ها بوده‌اند. آنگاه بهیبتی اذعان می‌کند که «هیچ فرهنگ ایرانی‌ای وجود نداشت که عرب‌ها از آن اقتباس کنند، همان‌طور که ادبیات یا شعر فارسی نیز وجود نداشت تا بر شعر عرب تأثیر گذارد.»<sup>۳</sup>

چنین آرای را باید بررسی کرد، اما به نظر می‌رسد که این متقدمان از روی تعصب عربی قضاوت می‌کنند. به گمان اینها مسئله تأثیرگذاری زبان فارسی در نتیجه یک جریان شعویانه بوده است. حال آن که خود این جریان — چنان که دیدیم — به دنبال تأثیرگذاری زبان فارسی به وجود آمد که بلافاصله پس از فتوحات در روزگار عمر بن خطاب آغاز شد. عجیب است که صاحبان این آرا کمترین نشانه تأثیرگذاری فارسی را نیز، که همان تأثیر زبانی است، انکار می‌کنند.

بنابراین آنها منکر این نیز هستند که زبان، ابزار بیان و انتقال فرهنگ است. مایه بسی شگفتی است که دوری درباره شهر کوفه چنین سخن می‌گوید: «شهر کوفه شبیه بوته‌ای است که بسیاری از فرهنگ‌های باستانی را در خود، ذوب نموده است. در این شهر، چند دین باستانی مانند یهودی، زردشتی، مانوی، و نیز مثنی عقاید منتسب به بابل، انتشار یافته که باعث انتقال افکاری بیگانه به ساکنان غیر عرب کوفه گردیده است، افکاری همچون اصل

۲. العصر المباسی الاول، ص ۴۸.

۱. من حدیث الشعر و النثر، ص ۱۸ به بعد.

۳. تاریخ الشعر العربی، ص ۲۳۲ به بعد.

تقدیس پادشاهان و برخی اصول عجیب و غریب دیگر مانند تناسخ و حلول ارواح.<sup>۱</sup> سؤال این است که اگر این آئین‌ها و ادیان - که بیشتر فارسی هستند - جزء فرهنگ معمول این دوره و مسلط بر خرد و اندیشه نبوده‌اند، پس عناصر فرهنگ کدام‌اند و معنای آنها چیست؟ در این میان بهیبتی دچار تناقض‌گویی شده که به مراتب از تناقض‌گویی دوری شدیدتر است. زیرا بهیبتی پس از آن که تأثیر فرهنگ ایرانی بر فرهنگ عربی را کاملاً رد می‌کند، مدعی می‌شود که دو عنصر مهم وجود دارد که بر شعر عربی تأثیر بسزایی داشته است: یکی عنصر سریانی و دیگری یونانی.

دلایل وی برای تأثیر عنصر اول بسیار اندک است که مربوط به علم فلک و ستاره‌شناسی می‌شود. اما دلیل وی برای تأثیر عنصر دوم مربوط به خبری است که قفطی آن را این چنین نقل می‌کند که روزی حنین بن اسحاق در خیابان‌های بغداد قدم می‌زد، در حالی که شعری از هومر را به زبان رومی می‌خواند.<sup>۲</sup>

چون انکار تأثیر فرهنگ ایرانی بدون دلیل منطقی صورت گرفت، بهتر بود که نویسنده ماهیت تأثیرگذاری دو عنصر سریانی و یونانی را با دلایل قطعی‌تر و معقول‌تر به اثبات می‌رسانید. واقعیت این است که فرهنگ ایرانی در قرن اول هجری، تأثیر عمیقی بر فرهنگ عربی نهاد. مثلاً همه انواع شیوه‌های ترانه‌سرایی، انواع نواختن‌های موسیقی و ساختار غالب دستگاه‌های موسیقی ایرانی بودند. ابن سربج در عصر عثمان، در شهر مکه، ترانه می‌خواند. عود وی از نوع عودهای ایرانیان است. در واقع او نخستین کسی بود که در شهر مکه همراه نواختن عود، ترانه عربی سر داد.<sup>۳</sup> ابن مُسَجَّح از آهنگ‌های ایرانیانی که در زمان ابن‌زبیر مشغول ساختن کعبه بودند، تقلید می‌کرد.<sup>۴</sup> با کمی دقت در اسامی آلات موسیقی این دوره، متوجه می‌شویم که بیشتر آنها ایرانی بوده‌اند، مانند بندیر، مصافق، شهرود، تنبور، بوق، کوبه، بربط، شاهین، و غیره. هارون‌الرشید در موسیقی روشی داشت که در آن برای خوانندگان درجاتی قائل می‌شد و این روش او برگرفته از ابتکار اردشیر بابکان و انوشیروان بود.<sup>۵</sup>

۱. العصر العباسی الاول، ص ۱۵.

۲. تاریخ الشعر العربی، ص ۲۳۲ به بعد.

۳. الاغانی، ج ۳، ص ۲۷۶.

۴. مقاله «الموسیقی العربیة» از احمد حنفی در مجلة الهلال، شماره آگوست سال ۱۹۴۰ م.

۳. الاغانی، ج ۱، ص ۲۴۹.

## تأثیرهای شعری

بنابراین شیوع موسیقی و خوانندگی در جامعه عرب، از آثار فرهنگ ایرانی موجود در این دوره است. رواج این دو هنر، تأثیر شگرفی در شعر عربی بر جای نهاد که بازتاب آن در پیشرفت هنر غزلسرای حجاز، در اواخر قرن اول، آشکار است. آثار آن حتی در قرن دوم، به گونه‌ای واضح‌تر، امتداد یافت.

موسیقی زنگار دل‌ها را زدود و ذوق‌ها را لطیف گردانید. به همین سبب شاعران قرن دوم، تلاش کردند اوزان شعری را کنار گذارند، یا لاقلاً از این اوزان پیچیده و دشوار دور شوند و به اوزان زیبا و کوتاه روی آورند. قضیه به همین جا خاتمه نیافت، چرا که شاعران در پدید آوردن نوعی موسیقی درونی نیز دست به خلاقیت زدند. سپس موسیقی اندک‌اندک تغییر کرد و تبدیل به یک هنر استوار، یعنی بدیع، گردید. اوزان کوتاه و زیبا و نیز قطعه‌های کوتاه، لازمه هنر ترانه‌سرایی شد، بنابراین قطعه‌های کوتاه جانشین قصاید بلند و قدیم — که ادبیات عربی در دوره جاهلیت با آن خو گرفته بود — گردیدند. کلمان هوار از این نکته به عنوان استدلالی برای اثبات تحول ادبیات در قرن دوم و تأثیرپذیری آن از فرهنگ ایرانی استفاده می‌کند.<sup>۱</sup>

با پیدایش قطعه‌های کوتاه و سبک شدن اوزان، الفاظ نیز تا اندازه‌ی زیادی لطیف و نازک شدند. سرانجام الفاظ نامأنوس و زشت و خشن از شعر قرن دوم، بجز در مواردی اندک، برچیده شدند. ابن سلام روایت می‌کند: روزی طریح بن اسماعیل ثقفی به نزد مهدی آمد و از او خواست تا به شعرش گوش بسپارد. مهدی در جواب گفت: آیا تو همان کسی نیستی که به ولید بن یزید می‌گفت:

أَنْتَ ابْنُ مُسْلَنْطَحِ الْبَطَّاحِ وَلَمْ تُطْرَقْ عَلَيْكَ الْحُنَيْنِيُّ وَالْوَجِيُّ

تو را به خدا مانند این شعر چیزی برای من مخوان. نمی‌خواهم شعری از تو بشنوم. اگر صلّه می‌خواهی هم اینک به تو می‌دهم!  
از هادی نقل شده که وی این شعر شاعر را خواند:

وَاسْتَعَلَّتْ رِجَالَهُم بِالرُّدَيْنِيِّ شُرْعَا

1. *Literature Arabs*, p. 64.

سپس گفت: من دوست داشتم این ترانه با شعری لطیف تر از این شعر خوانده می شد. بروید پیش یوسف صیقل، تا او چنان شعری را بسراید. سپس گفت:

لَا تَلْمِئِنِي أَنْ أَجَزَعَا      سَيِّدِي قَد تَمَنَّيْنَا  
وَابِلَاتِي إِنْ كَانَ مَا      بَيْنَنَا قَد تَقَطَّعَا<sup>۱</sup>

چنین ذوق جالب، سالم و لطیفی، ویژه خلفا یا شخص خاصی نبود، بلکه امری رایج و همگانی تلقی می شد که تحت تأثیر موسیقی و نوازندگی و آواز، در بین مردم رواج داشت. ابوالفرج اصفهانی داستان جالبی حکایت می کند. وی می گوید که تعدادی دانش آموز در درس مبرد حاضر می شدند. در میان شاگردان، جوانی زیبارو، با ظاهری آراسته بود. آنها روزی از مجلس درس مبرد خارج شدند و شروع کردند به تصحیح نوشته هایشان که استاد از ادبیات و اخبار تقریر کرده بود. در همین اثنا کنیزکی داخل شد و نامه ای با رایحه عنبر بر دامان جوان انداخت. جوان نامه را در خلوت خواند و جوابش را نوشت و به سوی کنیزک پرت کرد. اندکی بعد، خادمی از خانه بیرون آمد و جوان را به شدت کتک زد تا این که دوستان جوان، او را نجات دادند. و هنگامی که دور شدند، از جوان درباره محتوای نامه پرسیدند که آن چنین بود:

كَيْفَ حَزَّنَا أَنْأَ جَمِيعاً بِبَلَدَةٍ      كِلَانَا بِهَا نَاوٍ وَلَا نَتَكَلَّمُ

آنها گفتند این بیت از شعر آغاز دلشینی دارد و اما بگو تو چگونه جواب او را دادی؟ جوان گفت: این چنین جواب دادم:

أَرَاغِبُ بِالْحَقَابُورِ (ثَوَقٌ وَ إِجْمَالٌ)

آنها گفتند: ای بی چشم و رو! سپس او را گرفته، تا حد امکان، کتکش زدند، طوری که جوانک بیچاره راه خود را گم کرده بود.<sup>۲</sup>

این داستان بیانگر این است که جریان مخالفت با گریه و زاری بر ربيع و اطلاق و دمن که در قرن دوم متداول بود، نه به دلیل روحیه شعویانه بلکه نتیجه سلیقه عمومی بوده است. تأثیرپذیری شعر عربی از اعتقادات و مفاهیم و فرهنگ موجود در زبان فارسی و نیز

۲. الاغانی، ج ۷، ص ۱۱.

۱. تاریخ الامم و الملوك، ج ۱۰، ص ۱۹.

شیوه‌های تعبیر و بیان، پس از آن که تعداد زیادی کتاب فارسی در عصر امویان ترجمه شد، امری غیر قابل انکار است. بنابراین راویان و تاریخ‌نگارانی که از تعداد اندکی کتاب بی‌اعتبار و ناچیز نام می‌برند، دیگر نمی‌توانند ما را فریب دهند. برای نمونه، ابن ندیم این کتاب‌ها را نام می‌برد: کلیله و دمنه، بلوهر و بوذاسف، سندباد، مزدک، صیام و اعتکاف و اندکی خرافات و افسانه.<sup>۱</sup>

تاریخ‌نگارانی دیگر چند کتاب از این قبیل نام می‌برند: رستم و اسفندیار، بهرام شوس،<sup>۲</sup> خداینامه، آیین‌نامه، التاج در سیره انوشیروان و نیز چند کتاب مشهور مانند یتیمه، ادب الکبیر و ادب الصغیر.<sup>۳</sup>

از این کتاب‌ها بر می‌آید که بیشتر آنها در مورد حکمت و ادبیات و اخبار بحث می‌کنند، و تنها تعداد کمی دربارهٔ ستاره‌شناسی و مانند آن است. به نظر می‌رسد که این‌گونه موضوعات، بیشتر از موضوعات دیگر، توجه راویان و تاریخ‌نگاران را به خود جلب کرده بودند. بدین سبب آنان تلاش زیادی برای به ثبت رساندن تمامی کتاب‌هایی که به فارسی ترجمه شده، نکرده‌اند. در حالی که به عقیدهٔ ما برخی از آن کتاب‌ها در بردارندهٔ شعر، ادبیات و علوم مختلفی بوده‌اند. اما از ترجمهٔ کتاب‌های فارسی در عصر امویان اطلاعی نداریم، هر چند که مسعودی با خبر مهمی، که ذکر کرده، این مسئله را تأیید می‌کند: «در سال ۲۰۳ق در شهر استخر ایران کتابی بزرگ نزد یک خانوادهٔ اشرافی ایرانی دیدم که در بردارندهٔ علوم، اخبار، سیاست و عمران کشورشان بود. من چنین معلوماتی را هرگز در کتاب‌های دیگر ایرانی همچون خداینامه، آیین‌نامه، گاهنامه و غیره ندیده‌ام. تاریخ نگارش این کتاب، با توجه به این که در خزانهٔ پادشاهان ایرانی موجود بود، به نیمهٔ جمادی‌الآخر سال ۱۱۳ق برمی‌گردد که برای هشام ابن عبدالملک بن مروان از فارسی به عربی برگردانده شده بود.»<sup>۴</sup>

حمزهٔ اصفهانی برای به اثبات رساندن این که تمامی کتاب‌های فارسی ترجمه شده به عربی در دسترس نیست، دلیل دیگری بیان می‌کند. وی به هنگام نگارش کتابش تحت عنوان تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیا مشاهده کرد که تاریخ ایرانیان دچار پریشانی گشته است. بنابراین چاره‌ای ندید جز این که نسخه‌های گوناگون را گردآوری کند، تا آنها را کنار هم بگذارد. او خوشبختانه این نسخه‌ها را به ویژه آنهایی که مربوط به تاریخ ایرانیان است،

۱. الفهرست، ص ۳۰۵. ۲. احتمالاً بهرام شوبین (چوبین) - و.

۳. تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۳، ص ۱۷۶. ۴. الثنیه و الاشراف، ص ۱۰۶.

برای ما برمی شمارد، اما ما تقریباً از این نسخه‌ها چیزی نمی‌دانیم. اینها عبارت‌اند از: سیر ملوک الفرس ترجمه ابن مقفع، سیر ملوک الفرس ترجمه محمد بن الجهم البرمکی، تاریخ ملوک الفرس که از خزانه مأمون استخراج شده، سیر ملوک الفرس ترجمه یا تدوین محمد بن بهرام بن مطیار اصفهانی، تاریخ ملوک بنی ساسان ترجمه یا تدوین هشام بن قاسم اصفهانی، تاریخ ملوک بنی ساسان که بهرام مردانشاه موبد خوره شاپور از سرزمین فارس، آن را تصحیح کرده است.<sup>۱</sup>

بنابراین کتاب‌های فارسی زیادی در زمینه علوم و فنون مختلف در عصر امویان ترجمه شد. بدیهی است که محققان بسیاری از راه پژوهش و جست‌وجو از این گونه کتاب‌ها آگاهی یافته و آنها را خوب شناخته و از مطالبشان استفاده کرده‌اند، به‌خصوص که ما نیز ثابت کردیم که زبان فارسی در سده‌های اول و دوم، برای جوامع اسلامی، به‌ویژه عراق و خراسان، زبانی بیگانه نبوده است. و همین‌طور اثبات نمودیم که بسیاری از عرب‌ها ناگزیر زبان فارسی را خوب آموختند و بدان معنی می‌گفتند و مطلب می‌نوشتند.

بنابراین جای شگفتی نیست اگر فرهنگ ایرانی قرن دوم در شعر عربی تأثیر گذارده باشد، مخصوصاً با ظهور عده زیادی شاعر ایرانی تبار. متن مهمی نزد ماست که ثابت می‌کند شاعران عرب نسبت به فرهنگ ایرانی کم‌اطلاع‌تر از دیگران نبوده‌اند. طیفور از یحیی بن حسن بن معاذ نقل می‌کند که او گفت: «من روزی در شهر رقه نزد محمد بن طاهر بن حسین بودم؛ خادم خود را صدا زدم. و با او به فارسی سخن گفتم. عتابی در حالی که به صحبت ما گوش می‌سپرد، وارد شد و با من به فارسی سخن گفت. به او گفتم: تو چگونه به این زبان بیگانه تکلم می‌کنی؟ گفت: من سه بار به کشورتان آمده‌ام و از کتاب‌های فارسی موجود در خزانه مرو، نسخه‌برداری کرده‌ام. اصل آن کتاب‌ها به همراه یزدگرد نابود شده بودند، اما نسخه‌ها هم اکنون موجودند. او ادامه می‌دهد و می‌گوید: من کتاب‌ها را نوشتم و به نیشابور بازگشتم. هفت فرسنگ طی کردم تا این‌که به روستایی به نام ذودر رسیدم. در آنجا یادم آمد که کتابی را نوشته‌ام، بنابراین به مرو برگشتم و یک ماه دیگر در آنجا ماندم. من گفتم: اباعمر چرا کتاب‌های ایرانیان را نوشتی؟ وی در پاسخ به من گفت: آیا معانی و بلاغت بجز در کتاب‌های ایرانیان در جای دیگری نیز یافت می‌شود؟ زبان از ماست، ولی معانی از آنهاست. بعد از این اتفاق او بارها با من به فارسی سخن گفت.»<sup>۲</sup>

۲. کتاب بغداد، ص ۸۷.

۱. تاریخ سنی ملوک الارض، ص ۹.



ما در صدد تکذیب این متن نیستیم، چرا که طیفور تاریخ‌نگار مورد اعتمادی است. عتایی که خود شاعر است، مانند دیگر شاعران، تحت تأثیر فرهنگ ایرانی قرار داشته است. و این در حالی است که وی در اصل عرب بود و از فرزندان عمرو بن کلثوم تغلبی صاحب یکی از مملقات سبع به شمار می‌رفت. از اینها گذشته وی مقیم خراسان یا عراق هم نبود، بلکه از ساکنان فسنرین شام به حساب می‌آمد.<sup>۱</sup>

این خود دال است بر این که فرهنگ ایرانی تنها به یک محیط اختصاص نداشت، بلکه در تمامی سرزمین‌های اسلامی منتشر بود. به اعتقاد بنده، خمر به سرایی و بذله‌گویی، با آن چهره‌ای که در قرن دوم به خود می‌گیرد و نیز غزلسرایی برای مردان، بازتاب آشنایی شاعران اواخر قرن اول و قرن دوم با شعر فارسی بود و منطقی نیست که بگوییم شاعران به چنین موضوعاتی صرفاً به خاطر این که تحت تأثیر فرهنگ ایرانی قرار داشتند روی آوردند. اگر چنین بود، این شاعران قطعاً مورد نفرت ذوق و پسند عموم قرار می‌گرفتند. حقیقت این است که پرداختن به چنین موضوعاتی در ادبیات قدیم فارسی و آشنایی با مردم آنها، راه را برای شاعران عرب هموار کرد که توانستند بدون تکلف بی‌واهمه محکوم شدن از طرف ذوق و سلیقه عموم به چنین موضوعاتی بپردازند.

به هر صورت تأثیر فرهنگ ایران در ادبیات عرب قرن دوم از آفتاب روشن‌تر است و در جامعه اسلامی تأثیر کلی و در شعر عربی نیز تأثیر بسزایی گذارد.

### کتابنامه

- ادب الکتاب، ابی بکر محمد بن یحیی الصولی، مصر ۱۳۴۱ ق.
- الآغانی، ابی الفرج الاصفهانی، دارالکتب.
- البيان والتبيين، ابی عثمان عمرو بن بحر الجاحظ، قاهره ۱۳۳۲ ق.
- تاریخ الامم والملوک، ابی جعفر محمد بن جریر طبری، مصر.
- تاریخ التمدن الاسلامی، جورجی زیدان، قاهره ۱۹۵۸ م.
- تاریخ سنی ملوک الارض والانبیا، حمزة بن الحسن الاصفهانی، چاپ کاویانی، برلین ۱۳۴۰ ق.
- تاریخ الشعر العربی حتی آخر القرن الثالث الهجری، نجیب محمد البهیتی، قاهره ۱۹۵۰ م.
- التنبيه والاشراف، ابی الحسن علی بن الحسن المسعودی، لیدن ۱۸۹۳ م.
- خطط الکوفه، لویی ماسینیون، ترجمه تقی بن محمد المصعبی، صیدا ۱۹۳۹ م.

- خطوط المقرئیه، احمد بن علی المقرئی، [بیروت].  
العربیہ، یوہان فک، ترجمۃ عبدالحلیم النجار، قاہرہ ۱۹۵۱ م.  
العصر العباسی الأول، عبدالعزیز الدوری، بغداد ۱۹۴۵ م.  
الفن و مذاہبہ فی الشعر العربی، شوقی ضعیف، قاہرہ ۱۹۴۳ م.  
الفہرست، ابن الندیم، چاپ فلوگل، لایپزیگ ۱۸۶۴ م.  
کتاب بغداد، ابی الفضل احمد بن ابی طاہر طیفور، قاہرہ ۱۹۴۹ م.  
من حدیث الشعر و النثر، طہ حسین، مصر ۱۹۵۳ م.  
الموشح فی ماخذ العلماء علی الشعراء، ابی عبدالہ محمد بن عمران المرزبان، قاہرہ ۱۳۴۳ ق.



پژوہ شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی